

چاپخانه کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر
کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر
کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر
کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر
کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر
کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر
کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر

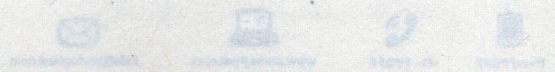
این کتاب را

ممنوع کنید

کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر
کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر
کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر
کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر
کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر
کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر

آین گرتز / سارا عاشوری

کتابخانه مرکزی
تهران - خیابان ولیعصر



راز کتاب گمشده

همه چیز از روزی شروع شد که کتاب محبوبم از توی کتابخانه غیبش زد. اصلاً خبر نداشتم که گم شده؛ حداقل تا آن موقع خبر نداشتم. فکر می‌کردم، کتابم هنوز توی قفسه است و مثل دختر بچه‌ای که توی غذاخوری منتظر تنها دوستش نشسته، منتظر من است که بروم و پیدایش کنم. تنها چیزی که می‌خواستم این بود که قبل از رفتن به سالن اجتماعات، به سمت کتابخانه بروم و کتاب محبوبم را امانت بگیرم؛ اما ربکا، تنها دوستم در دنیای واقعی، هنوز داشت درباره‌ی ثبت سایتی به نام خودمان حرف می‌زد.

ربکا ازم پرسید: «تا حالا به ثبت سایت ای‌می‌آن‌اولینجر دات‌کام، فکر کردی؟»
«نه ربکا، هیچ وقت به همچین چیزی فکر نکرده‌م. من فقط نه سالمه؛ چرا باید خودم رو به زحمت بندازم که یه سایت به اسم خودم ثبت کنم. اون هم وقتی بابا و مامانم حتی بهم اجازه نمی‌دن از فیس‌بوک استفاده کنم؟»
این چیزی بود که می‌خواستم بگویم؛ ولی فقط گفتم: «نه.»

ربکا گفت: «بهتره بهش فکر کنی. تو یه اسم منحصر به فرد داری؛ ولی باز هم ممکنه یه نفر ثبتش بکنه. اون وقت می‌خوای چی کار کنی؟ همین حالا هم ربکا زیم‌رمن دات‌کام رو یکی برداشته! من فقط ده سالمه و هنوز هیچی نشده حقوق معنوی آینده‌م به باد رفته. چی زی و بیانس‌ه هنوز یه ماه هم از تولد بچه‌شون نگذشته بود که به اسمش سایت ثبت کردن. فکرش رو بکن